



محمد مرادی

گنج اندوزی و حبس مال

چکیده

این نوشته می‌کوشد تا دو دیدگاه قرآن کریم را دربارهٔ دارایی و ثروت بررسی کند. در قرآن آیات فراوانی دربارهٔ مال و دارایی و فقر و ثروت، و در یک کلام، مناسبات و درآمدها و هزینه‌های اقتصادی وجود دارد. در همهٔ این آیات، جنبه‌های توحیدی درآمد مد نظر است و بر ارائهٔ نگاهی درست و در راستای همان بینش توحیدی تأکید شده است. مال در عین اینکه در قرآن ستوده شده، اما در صورت استفادهٔ نادرست و یا هدف شمرده شدن، به شدت نکوهیده است. این نوشته بر آن است تا بر اساس آیات قرآن میان دو نوع ذخیره‌سازی / نگه‌داری مال مقایسه‌ای انجام دهد: این دو، یکی گنج‌اندوزی و دیگری حبس و وقف مال است.

کلید واژه

مال، ثروت، گنج، گنج‌اندوزی، ذخیره‌سازی مال، حبس مال، وقف مال

مقدمه

گفته شده که کنز، مالی است که دفن شده است. شمر می گوید: به هر چیز زیادی که جمع آوری شود و در جمع آوری آن رقابت گردد، کنز می گویند.^۵

از گنج در دوران جاهلی به «رکاز» یاد می شده است: و هو الكنز الجاهلی^۶. و نیز: «و روى الأزهري عن الشافعي أنه قال: و لا أشك فيه أن الرکاز دفین الجاهلية»^۷.

از تتبع در کتاب های لغت استفاده می شود که در مفهوم کنز دو ویژگی هست: یکی جمع آوری و افزودن بر مال، و دیگری ذخیره کردن و نگاه داشتن آن. در فقه و شریعت اما، کنز به مال زیادی گفته می شود که حقوق الهی آن، همچون زکات، پرداخت نشده باشد. فقها کنز را مالی می دانند که به حد نصاب رسیده و زکاتش پرداخت نشود؛ یعنی: «لا يُخرجون زکاتها»^۸.

لغت شناسانی چون ابن اثیر هم در معنای آن به این مهم توجه داده اند که کنز مال دینه است؛ و اگر زکات آن پرداخت شده باشد، هر چند دفن هم شده باشد، دیگر به آن کنز نمی گویند.^۹ با این توصیف، میان کاربرد فقهی کنز و استعمال اقتصادی آن تفاوت وجود دارد. بر اساس فقه، کنز مالی است که حد نصاب زکات تعیین شده در فقه را داشته باشد، ولی حق

در ادبیات قرآنی دو گونه واژه درباره دارایی و ثروت و چگونگی هزینه کردن آن وجود دارد که به هر دو توجه ویژه شده است: یکی گنج و گنج اندوزی است و دیگری ذخیره سازی و حبس مال. نگاه قرآن به یکی منفی و به دیگری مثبت است. با یکی مبارزه کرده و به دیگری سفارش نموده است.

کلیدواژه نخست در قرآن معادل دارد و کلیدواژه دوم، اصطلاحی است که از آیات قرآن بر گرفته شده است. در این نوشته، گنج و گنج اندوزی دقیقاً معادل «کنز» و عبارت «کنز الذهب» است. کنز در لغت، اصل صحیحی است که به معنای جمع شدن در هر چیز گفته می شود. گفته می شود: ناقة كنان اللحم، یعنی ماده شتر گوشت آلود^۱. نیز به معنای مال مدفون^۲ و جمع و ذخیره کردن آن است^۳.

طریحی (م ۱۰۸۵ق) می گوید: اصل کنز، مالی است که برای مدتی دفن شده و بر آن افزوده می شود. وی در ادامه می افزاید: کنز مال به معنای جمع و ذخیره کردن آن است^۴.

در لسان العرب آمده است: کنز، اسم مالی است که در ظرفی نگاه داری می شود و به ظرف آن نیز کنز گفته می شود؛ و

آن ادا نشود؛ یعنی سهم تعیین شده شرعی آن جدا نگردد و به مصرف خود نرسد، در حالی که بر اساس تعریف اقتصادی، کنز مالی است که نگهداری شود و به جریان نیفتد و در راه تولید و یا مصرف مناسب به کار گرفته نشود. با این تعریف، میان تعریف اقتصادی و فقهی کنز، عام و خاص مطلق است.

کنز در قرآن و ارزش گذاری آن

از کنز در چند جای قرآن با کاربردهای گوناگون یاد شده است. اشتقاق‌های کنز، یک بار با تعبیر «کَنْزْتُمْ»،^{۱۰} در جایی با تعبیر «يَكْنِزُونَ»^{۱۱}، دیگر جا با عبارت «تَكْنِزُونَ»^{۱۲}، چند جا با اسم مصدر «كَنْزًا»،^{۱۳} در جایی با عبارت «كَنْزَهُمَا»^{۱۴} و در دو آیه به صورت جمع یعنی: «كُنُوزًا»^{۱۵} آمده است.

«كَنْزْتُمْ» آن جایی به کار رفته که گفته شده، گنج‌اندوزان در قبال اندوختن سرمایه‌های خدادادی، و هزینه نکردن آنها در جای مناسب خود، به عذابی مهیب گرفتار می‌شوند و نقره‌داغ می‌گردند و به آنان گفته می‌شود: «این است آن گنج‌هایی که اندوختید». در این آیه، برای گزارش موقعیت گنج‌اندوزان از فعل مضارع یکنزون، و با عبارت «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ

الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ» استفاده شده است. فعل مضارع دیگر این ماده «تَكْنِزُونَ» است که باز هم درباره‌ی اندوخته‌های آدمیان و فرمان به چشیدن مکافات آن اندوخته‌ها به کار رفته است: «فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ»^{۱۶}. کاربرد فعل مضارع در این آیه و آیه‌های مشابه، نشان نوعی تداوم عمل است. بخصوص ترکیب «مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ» که ساختار ماضی استمراری است بر این نکته تأکید بیشتر می‌کند. در همین آیه، فعل مخاطب ماضی «كَنْزْتُمْ» هم به کار رفته است که اشاره به پیشینه حرفه‌ای گنج‌اندوزان است.

در چند جای قرآن هم جمع کنز یعنی «كُنُوزًا» (= گنج‌ها) استعمال شده است. یک بار درباره‌ی قارون سرمایه‌دار نامور دوران فرعون آمده و در آن قرآن کریم گزارش داده است که وی آنقدر گنج داشت که حاملان کلید آن گنج‌ها چندین مرد تنومند بودند: «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»^{۱۷}؛ قارون از قوم موسی بود و بر آنان شورید. ما به او گنج‌ها را دادیم که کلیدهای آنها را چند مرد تنومند حمل می‌کردند. آن هنگام که قومش به او گفتند: خیلی خوشحال

و سرمست مباش که خدا خوشحالان
سرمست را دوست ندارد.

قارون در قرآن کریم سمبل سرمایه‌داری
مشرکانه است که داشته‌های خود را
محصول اندیشه و رهاورد فکر خود
می‌دانست و عوامل دیگر را در انباشت
چنان سرمایه عظیمی هیچ می‌شمرد و
سرمست آن ثروت هنگفت بود. جالب
است که در ادامه همین آیه اطلاعات
بیشتری از قارون داده شده است. از جمله
آمده که به وی گفته شد از سرمایه‌اش
برای آخرت خود نیز ببندوزد و بیش از
این به تباهی روی نیاورد، اما او به آن
توصیه اعتنایی نکرده و سرمایه‌اش را از
آن خود و دستاورد خود دانسته است.

کنوز دیگر، باز هم درباره یک صاحب
قدرت دیگر به کار رفته که علاوه بر
قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی قهاری
هم داشته و او همان فرعون مشهور
پادشاه مصر است. همو که در برابر
رسالت موسی ایستاد و مأموران خود
را در پی هواداران موسی گسیل داشت
و آنان را ناچیز و اندک شمرد. در پی
چنان تجاوزی سنت الهی گریبانشان را
گرفت و از داشت‌هایشان، که باغ و راغ
و ثروت و گنج بود، بیرونشان کرد و دمار
از روزگارشان در آورد: «فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ

جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ! وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ»؛^{۱۸}
آنان را از باغ‌ها و چشمه‌ها و گنج‌ها و
جایگاه خوب بیرون کردیم.

مفسران در تفسیر کنوز گفته‌اند مراد،
اموال اندوخته و گنجینه دفینه شده
است.^{۱۹}

در آیه‌ای دیگر از گنج‌خواهی دنیاطلبانی
سخن رفته که برای اثبات حقانیت رسول
خدا از وی طلب فرود آمدن گنج کردند
و یا خواستند تا فرشته‌ای بر او فرود آید:
«فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحِي إِلَيْكَ وَ
ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ
كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»؛^{۲۰} چه بسا از این که
می‌گویند: چرا بر او گنجی فرود نمی‌آید
و یا فرشته‌ای همراهش نمی‌آید، برخی از
وحی‌ها را رها کنی و سینه‌ات از آن تنگ
شود، اما تو هشدار دهنده‌ای و خداوند
مراقب همه چیز است.

اینان ملاک و شاخص برتری یک
شخص را که می‌تواند جامه پیامبری به
تن کند در داشت ثروت می‌دانستند تا
پیامبریش را بپذیرند و بر آن بودند که
انسان مرتبط با آسمان که می‌تواند وحی
دریافت کند، نباید دستانی تهی از مال
و ثروت داشته باشد. گویی این دیدگاه
چنان رواج داشت و بر اندیشه‌ها سیطره

یافته بود که خداوند لازم دیده بار دیگر از آن سخن بگوید و این اندیشه را اصلاح نماید. از این رو، در آیه دیگری، از مشرکانی دیده به دنیا گشوده نقل شده است که چرا بر پیامبر گنجی آسمانی فرود نمی آید: «لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا، أَوْ يُلقِي إِلَيْهِ كَنزًا أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا»؛^{۲۱} چرا بر او فرشته‌ای فرود نمی آید تا همراهش هشدار دهنده باشد و یا چرا به او گنجی داده نمی شود و یا باغی که از آن بخورد؟

دیگر مورد کاربرد گنج - که تنها موردی است که رویکرد منفی به گنج نشان نداده - آیه‌ای است در سوره کهف؛ آنجا که ماجراهای شگفت خضر پیامبر بازگو می شود و موسی عَلَيْهِ السَّلَام پاره‌ای از رفتارهای خضر را بر نمی تابد و به او اعتراض می کند. از جمله، در این گزارش از گنجی سخن به میان آمده که در زیر دیواری پنهان بوده و از آن دو بچه یتیمی بوده که پدری شایسته داشتند و خداوند نمی خواسته مال آن دو به دست نامردمان بیفتد. خضر بی هیچ مقدمه‌ای اقدام به تعمیر آن دیوار کرد و این برای موسای مسافر و همراه خضر پرسش انگیز بود. خضر چنان کرد تا آن دیوار فرو نریزد و آن گنج به یغما نرود: «وَأَمَّا الْجِدَارُ

فَكَانَ لِعُلَّامِينَ يَتِيمِينَ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ»؛^{۲۲} اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیمی در این شهر است و زیر آن گنجی برای آن دو است و پدرشان انسان شایسته‌ای بود. پروردگارت خواست که آن دو بزرگ شوند و گنجشان را خود از زیر دیوار در آورند. این رحمتی از جانب پروردگارت است.

از مجموعه چندین آیه در قرآن که درباره گنج آمده تنها همین آخری و گویی آن هم به خاطر ملک دو یتیم بودن که پدرشان انسان صالحی بوده - و همین اشاره است که آن مال، از راه نامشروع و غیر سالم به دست نیامده بود - سخن به میان رفته است. دیگر آیات اما، همگی رویکردی منفی به گنج و گنج‌اندوزی دارند و مفاد آنها این است که گنج‌ها سرانجام مایه رنج و نکبت صاحبان آنها می شود.

بی تردید بازگویی این نگرش به گنج در کلام خدا میزان ارزش آن را به میزان بالایی روشن می کند. این نگرش به خصوص وقتی روشن و روشن تر می شود که خداوند مال و ثروت را نه برای تفنن و یا تفاخر و دلمشغولی، که

خداوند فرموده برای مال زیاد است و تو مالی نداری.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر شخصی هاشمی وارد شد تا از وی احوال‌پرسی کند. آن شخص به امام عرض کرد: آیا وصیت کنم؟ امام فرمود: خداوند فرموده است: «اگر خیری را بر جا گذاشت» ولی تو که مالی اندک برای فرزندان گذاشته‌ای^{۲۵}. و به این صورت او را از وصیت کردن در مال باز داشت.

در روایت مشابهی، به کثرت مال در آن زمان که مورد اشاره قرآن است نیز اشاره شده و گفته شده که وصیت به مال کثیر تعلق می‌گیرد: «دَخَلَ عَلِيٌّ عَلَى مَوْلَى لَهُمْ فِي الْمَوْتِ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، أَلَا أَوْصِي؟ فَقَالَ: لَا، إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا»، وَلَيْسَ لَكَ كَثِيرٌ مَالٍ. قَالَ: وَكَانَ لَهُ سَبْعُمِئَةِ دِرْهَمٍ»^{۲۶}؛ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر یکی از هم‌پیمانانش که در حال احتضار بود وارد شد. آن شخص به امام عرض کرد: آیا وصیت کنم؟ فرمود: نه! خداوند فرموده است: «اگر خیری را بر جا گذاشت» در حالی که تو مال زیادی نداری. و آن شخص در آن روز، هفتصد درهم دارایی داشت.

با این وصف، اندوختن و دفینه کردن مال و به جا مصرف نکردنش نکوهیده

برای برپایی نظام حیات بشری و گذران زندگی در اختیار انسان‌ها قرار داده و تأکید کرده است که مایه قوام حیات بشر نباید در اختیار کسانی چون سفیهان قرار بگیرد؛ چه این‌که آنان به دلیل نداشتن درک درست، مال را تباه می‌کنند و زندگی بشر را با مخاطره مواجه می‌سازند: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»^{۲۳}؛ مال‌هایتان را که خداوند برای برپایی زندگی شما در اختیارتان گذاشته، به سفیهان ندهید. به‌علاوه، خداوند در جایی از قرآن از این مایه قوام حیات به «خیر» تعبیر کرده است: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَوْلِيَّةِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»^{۲۴}؛ بر شما قطعی شده که هرگاه مرگ یکی از شما نزدیک شد، اگر مالی باقی می‌گذارد، برای پدر و مادر و خویشان وصیت به معروف کند. حقی است بر عهده تقوا پیشگان.

گفته‌اند که نه تنها مال، خیر است که منظور از خیر، مال زیاد است. در روایتی نقل است که امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ بر شخصی از هم‌پیمانان خود از بنی هاشم که در حال مرگ بود وارد شد. آن شخص از امام پرسید: آیا برای اموالم وصیتی بکنم؟ ایشان فرمود: وصیت بر اساس آنچه

است و درباره آن تعابیر تکان‌دهنده‌ای وجود دارد. در این تعابیر آمده است که گنج‌اندوزانی که مالشان را در راه خدا انفاق نکنند، در قیامت نقره‌داغ خواهند شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَتَّقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ! يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوِي بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا تَفْسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ»؛ ۲۷ ... آنان که زر و سیم می‌اندوزند و آنها را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، مزده‌شان بده به عذابی دردناک! روزی که در آتش جهنم با آنها داغ خواهند شد و با آنها پیشانی و پهلو و پشتشان سوزانده می‌شود و اعلام می‌گردد: این است آنچه برای خود اندوختید. پس بچشید آنچه در گنجینه کردید.

قیدی که برای چنین عذابی در آیه به آن اشاره شده انفاق نکردن مال در راه خداست. راه خدا، به صورت مطلق آمده و به چیزی محدود نشده و تعیین مصارف آن از دیگر آیات و یا از روایات و سنت نبوی استفاده می‌شود. همین تعیین نشدن موارد مصرف، گویای وسعت آن است. از هزینه کردن در کمک به افراد نیازمند و

بنای بنیاد خیر جهت ارتقای سطح مردم و تعالی معنوی آنان گرفته تا دفاع از ارزش‌های الهی، همه را شامل می‌شود. قابل توجه است که آغاز آیه روحانیان یهود و مسیح مربوط بوده و از حرام‌خواری تعدادی از آنان و اینکه مال مردمان را به باطل و به نام دین می‌خورند سخن گفته شده است. در فراز دوم آیه از گنج‌اندوزان سخن رفته است. در اینکه این دو بخش آیه حاوی یک نکته و مربوط به یک گروه است و یا دو نکته دارد و شامل افراد زیادی و از جمله عالمان یهود و مسیحیت می‌شود، میان عالمان مسلمان از صحابه پیامبر تا دیگران اختلاف نظر وجود دارد. این اختلاف نظر به وجود و یا عدم وجود واو میان دو بخش آیه باز می‌گردد. اگر واو وجود داشته باشد، آیه از دو گروه سخن می‌گوید؛ و اگر واو نباشد، تنها از یک گروه که هم حرام‌خواری می‌کنند و هم گنج‌اندوزی و مال خویش را در راه خدا نمی‌بخشند، داد سخن داده است. وجود و یا عدم وجود این «واو» در آیه، مایه کشمکش‌های فراوانی شده است.^{۲۸} کسانی دو بخش آیه را مستقل دانسته‌اند و غیر معطوف. در نتیجه بخش دوم را ادامه بخش اول دانسته و حکم را هم طبعاً به همان کسانی اختصاص داده‌اند که در

بخش نخست از حرام‌خواری آنان سخن گفته شده است.

ابوحیان اندلسی مفسر ادیب قرآن، در تفسیر آیه اقوالی را نقل کرده و از جمله گفته است که منظور احبار و رهبان است: «و قیل: وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ مِنْ أوصاف الكثير من الأَحْبَارِ وَ الرِّهْبَانِ؛ وَ رُوی هذا القول عن عثمان و معاوية»^{۲۹}؛ گفته شده: «وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ...»، از اوصاف بسیاری از احبار و رهبان است. این دیدگاه از عثمان و معاویه نقل شده است.

همین دیدگاه معاویه و عثمان عامل کشمکش ابوذر صحابی نامی پیامبر با آن دو بود. در نقلی در این باره چنین آمده است:

عن زيد بن وهب قال: مررت بالربذة، فإذا بأبى ذرٍّ، فقلت: ما أنزلك بهذا المنزل؟ قال: كنتُ بالشام. فاختلفتُ أنا و معاويةَ في هذه الآية: (وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ) فقال معاوية: نزلت في أهل الكتاب. فقلت: نزلت فينا و فيهم. فكان بيني و بينه في ذلك كلام. فكتب إلي عثمان يشكوني، فكتب إليّ عثمان أن أقدم إلى المدينة. فقدّمْتُها، فكثرَ عليّ النَّاسُ حتّى كأنهم لم يروني من قبل ذلك. فذكرتُ ذلك لعثمان.

فقال: إن شئتَ تنحيتَ فكنتَ قريباً. فذلك الذي أنزلني هذا المنزل؛^{۳۰} زيد بن وهب می‌گوید: گذرم به ربه افتاد، ابوذر را آنجا دیدم. به وی گفتم: تو را چه به اینجا آورد؟ ابوذر گفت: من در شام بودم، با معاویه بر سر آیه «الَّذِينَ يَكْنِزُونَ» حرفم شد. معاویه گفت: این آیه درباره اهل کتاب نازل شده و من گفتم: هم درباره آنها و هم درباره ما نازل شده است. من و او در این باره حرفمان شد. او به عثمان نوشت و از من شکایت کرد. عثمان به من نوشت: بیا مدینه. من هم رفتم. چنان جمعیت انبوهی در اطرافم گرد آمدند که گویی تاکنون مرا ندیده بودند. من ماجرا را به عثمان گفتم. او به من گفت: به سرعت از نظرم دور شو. این بود که مرا به اینجا آورد.

گویی برای صاحبان این دیدگاه قابل درک نبود که مسلمانان انباشت‌کننده ثروت، همانند غیر مسلمانان به عذاب و عاقبتی بس دردناک دچار شوند. شاید هم اینان می‌خواستند انباشت ثروتشان را به گونه‌ای توجیه کنند تا از انبوه پرسش‌کنندگان برهند و نیز وجدان خود

را از عذابی رنج‌آور برهانند.

اما غالب مفسران و قرائت رایج بر آن است که در آیه واو عاطفه است و آیه دو بخش مستقل دارد و دومی شامل گروه نخست آیه هم می‌شود: «و قرأ الجمهور: و الذین بالواو، و هو عام یندرج فیہ من یکنز من المسلمین؛ و هو مبتدأ ضمّن معنی الشرط، و لذلك دخلت الفاء فی خبره فی قوله: فَبَشِّرْهُمْ»^{۳۱}؛ جمهور قاریان، آیه را با واو عاطف خوانده‌اند که با این فرض، آیه عمومیت دارد و شامل مسلمانان گنج‌اندوز هم می‌شود. در این صورت، الذین یکنزون، مبتدای دارای معنای شرط است، و از این رو در خبرش (فَبَشِّرْهُمْ) فا آمده است. چنان‌که برخی مفسران به صراحت به آن اذعان کرده‌اند: «و هذه الآية عامّة فی کلّ من ذلك شأنه؛ لأنها نزلت فی مانعی الزکاة، و إنّ ورودها بسباق ذمّ أهل الكتاب الذین يأخذون أموال الناس بالباطل لا یخصّصها فیهم»^{۳۲} این آیه درباره هر کسی که چنان ویژگی را دارا باشد عمومیت دارد؛ چون درباره ممنوع‌کنندگان زکات نازل شده، و در کنار مذمت اهل کتاب - که مال مردم را به باطل می‌خورند - قرار داده شدن آن، موجب اختصاص یافتن آن به آنها نمی‌شود.

دیگرانی هم با همان دیدگاه پیشین و عدم درک چنان عذابی برای مسلمانان گنج‌اندوز، آیه را منسوخ دانسته‌اند. و قال عمر بن عبد العزیز: هی منسوخة بقوله: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»^{۳۳} فأتی فرضُ الزکاة علی هذا کله؛ کأنّ الآية تضمّنت: لا تجمعوا مالاً فتعدّبوها. فنسخه التقریرُ الذی فی قوله: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»؛^{۳۴} عمر بن عبد العزیز گفته است: این آیه با آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» نسخ شده است. آیه واجب‌کننده زکات، ناظر به همه این آیه است. گویی آیه چنین است: مالی را جمع نکنید تا مبادا عذاب گردید. این آیه با فرمانی که در «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» آمده، نسخ شده است.

لازم است یادآوری شود که این نسخ نسخ اصطلاحی نیست، بلکه تقیید آیه است. در حقیقت دایره حکم آیه به کسانی محدود شده که زکات نپردازند. اصطلاح «نسخ» در سده‌های اول اسلامی، شامل تقیید هم می‌شده است.

کسانی هم به پیامبر خدا نسبت داده‌اند که مال زکات داده‌شده هر چقدر هم باشد، گنج و مشمول آیه نیست:

قال کثیرٌ من العلماء: الكنز هو المال الذی لا تؤدّی زکاته، و إن کان علی

آیه مفسران آن را به زکات مربوط دانسته و گفته‌اند که مال زکات داده شده اگر چه زیاد باشد و دفن هم گردد، صاحب آن از عذاب در امان است. برای نمونه، شیخ طوسی آیه را ناظر به کسانی می‌داند که اموال خود را بدون آنکه زکاتش را پرداخت کرده باشند پنهان می‌کنند. وی در ادامه اظهار می‌دارد که اگر اینان زکات مالشان را پرداخت کرده باشند و باقی مانده آن را کنز کنند، ملامت نمی‌شوند. ایشان مدعی است که علما در این مسأله اختلافی ندارند.^{۳۶}

مرحوم طبرسی نیز گفته است که اکثر مفسران بر آنند که مراد از گنج‌اندوزان کسانی‌اند که طلا و نقره را کنز می‌کنند و از پرداخت زکات سر باز می‌زنند.^{۳۷}

فخر رازی هم همین نظر را با اعلام اجماع نظر علما ذکر کرده است. وی سه نظر را درباره آیه ذکر کرده و از جمله گفته است: کنز، مالی است که وجوه واجب آن ادا نشود. این وجوه واجب عبارت است از: زکات، کفارات واجب، هزینه حج واجب، نماز جمعه، وجوهی که خرج آن در راه دین و حقوق واجب است، انفاق بر اهل و عیال، ضمان چیزهایی که تلف کرده و پرداخت جریمه جنایت. وی در ادامه افزوده: نیز

وجه الأرض. فأما المال المدفون، فإذا أخرجت زكاته، فليس بكنز. قال رسول الله ﷺ: «كل ما أدت زكاته، فليس بكنز»^{۳۵}؛ و عن عمر أنه قال لرجل باع أرضاً: أحرز مالك الذي أخذت أحفر له تحت فراش امرأتك. فقال: أليس بكنز؟ فقال: «ما أدت زكاته فليس بكنز». و عن ابن عمر و عكرمة و الشعبي و السدي و مالك و جمهور أهل العلم مثل ذلك؛ بسيازي از علما گفته‌اند: کنز مالی است که زکاتش پرداخت نشده باشد، هر چند بر روی زمین باشد. هرگاه مال دفن شده زکاتش داده شده باشد، کنز نیست. رسول خدا ﷺ فرمود: هر چه را که زکاتش را داده باشی، کنز نیست. از عمر نقل است که درباره کسی که زمینی را فروخته بود، گفت: مالت را نگه‌دار و آن را زیر فرش همسرت دفن کن. او پرسید: این کنز نیست؟ عمر جواب داد: هر چه زکاتش داده شده باشد، کنز نیست. عبدالله بن عمر، عکرمة، شعبی، سدی، مالک و جمهور علما این نظر را دارند. بر همین اساس، در تفسیر رایج این

جمع مال زیاد، کنز است؛ چه زکات آن پرداخته شده باشد یا نه^{۳۸}.

موضوع کنز و اینکه با پرداخت زکات مال زیاد از کنز بودن خارج می‌شود و دیگر مشمول آیه سوره توبه نیست به همین جا ختم نشده، و برای حل این مشکل به تعیین حد و مرز مالی پرداخته‌اند که مجاز به گنج کردن آن پس از ادای زکاتش هستیم. برخی دربارهٔ اندازهٔ کنز گفته‌اند: اگر کسی بیش از چهار هزار دینار داشته باشد گنج و مشمول آیه است، اما کسان دیگری، هر چه بیش از هزینهٔ زندگی باشد را گنج دانسته‌اند: «و قال علیؑ: أربعة آلاف فما دونها نفقة، و ما زاد علیها فهو کنز؛ و إن أدیت زکاته. و قال أبو ذرٍّ و جماعةٌ معه: ما فضل من مال الرجل علی حاجة نفسه، فهو کنز. و هذان القولان یقتضیان أن الذم فی جنس المال، لا فی منع الزکاة فقط؛^{۳۹} علیؑ گفته است: چهار هزار دینار و کمتر از آن هزینهٔ زندگی است و بیش از آن کنز است؛ هر چند زکاتش را پرداخت کرده باشی. ابوذر و تعدادی دیگر گفته‌اند: هر چه از هزینهٔ زندگی بیشتر شود کنز است. حاصل این دو دیدگاه این است که اصل مال زیاد و نگهداری آن نکوهیده است و نه صرف پرداخت نکردن زکات.

واقعیت این است که به رغم صراحت برخی روایات و اعلام نظر فقیهان دایر بر خارج شدن مال از موضوع کنزیت در صورت پرداخت زکات مال، همچنان کشمکش در میان صاحب‌نظران اسلامی دربارهٔ آن ادامه دارد؛ چه اینکه در آیه مورد بحث، سخن از مطلق کنز و هزینه نکردن مال در راه خداست و زکات هم بر اساس آنچه در روایات آمده و فقیهان آنها را با استنباط و استظهار علمی به فتوا تبدیل کرده‌اند، به چند قلم جنس محدود می‌شود. آنچه امروز از سده‌ها پیش تاکنون رایج و دارج بوده و هست، محدود بودن زکات به چند قلم جنس از غلات و اغنام و نقدین است، حال آنکه سرمایه‌های عظیمی در دست ثروتمندان است که بر اساس عرف رایج در فقه مشمول پرداخت زکات نمی‌شوند. چگونه می‌توان به راحتی این مهم را توجیه کرد و از کنار آن گذشت و آیه را به موضوعی حمل کرد که سرمایه‌های عظیمی خارج از آن موضوع هستند؟!

لحن بسیار تند و هول‌انگیز آیه نشان از آن دارد که سرانجام انباشت ثروت و هزینه نکردن آن در راه نیاز جامعه و نیازمندان نه سعادت و خوشبختی، که شقاوت و بدبختی است. بنا براین، آیه عام است و

شامل هر کسی با چنان ویژگی می شود. نویسندگان کتاب الحیة پس از نقل آیات کنز و آیاتی که جمع مال و حُب آن را نهی می کند و همچنین روایاتی که در این باره وارد شده، در تحلیل نهایی، کنزی را که در آیات مورد نهی قرار گرفته به مفهوم جمع کردن و ذخیره کردن مال، اعم از طلا و نقره و سایر اموال غیر نقدی دانسته و معتقدند که آیات ۳۴ و ۳۵ سوره توبه به ضمیمه روایات، مربوط به حرمت جمع کردن ثروت بیش از مقداری است که برای یک زندگی سالم و متعادل لازم است؛ و بر وجوب انفاق مازاد در راه خدا دلالت دارد.^{۴۰}

اینان همان دیدگاه ابوذر را درباره آیه دارند که گفته است: «و قال أبوذر و جماعة معه: ما فَضَّلَ مِنْ مالِ الرَّجُلِ عَلَي حَاجَةِ نَفْسِهِ، فَهُوَ كَنْزٌ»^{۴۱}.

نقل است که عثمان در حضور ابوذر از کعب الاحبار پرسید: ابو اسحاق! نظر تو درباره جمع اموال که صدقه آن داده شود و برای در راه مانده خرج شود و با آن به خویشان کمک گردد چیست؟ کعب الاحبار گفت: امید خیر برای صاحب او دارم. ابوذر خشمگین شد و عصایش را بلند کرد تا بر سر او بکوبد.^{۴۲}

این دیدگاه، جدای از روایاتی که آیه

را بر زکات حمل کرده، به ظاهر آیه نزدیک تر است. باید این نکته را افزود که واقعیت این است که با پرداخت زکات اصطلاحی، مشکل گنج اندوزی حل نمی شود؛ چه اینکه بر فرض پرداخت زکات مال، اگر کسی از چنان ثروت انبوهی برخوردار باشد که بتواند آن را کنز کند، چگونه می توان وی را از شمول آیه خارج دانست؟!

در همین موضوع، تفسیر و برداشت علامه طباطبایی از آیه هم قابل توجه است. وی بر آن است که کنزی مبعوض است که از انفاق در راه خدا خودداری شود. ایشان آن گاه افزوده است: از آیه استفاده می شود که راه خدا چیزی است که دین خدا و سالم ماندن بنیاد دین به آن بستگی دارد؛ مانند جهاد و همه مصالح دین که حفظ آن واجب است و همه آن شؤونی که اگر از بین بروند، جامعه مسلمانان از هم فرو می پاشد؛ نیز حقوق واجبی که دین با آنها بنیان جامعه دینی را اقامه می کند؛ و اگر کسی طلا و نقره را کنز کند، در حالی که به آنها نیاز باشد، در این صورت کنز صورت گرفته است. از این رو باید چنین شخصی به عذاب دردناک بشارت داده شود؛ زیرا خود را بر خدا ترجیح داده و نیاز احتمالی خود یا

فرزندان را بر نیاز قطعی جامعه دینی مقدّم کرده است.

ایشان با همین مبنا معتقد است که اسلام برای مالکیت حدّی تعیین نکرده، و اگر فردی مال زیادی جمع‌آوری کند، ولی آن را به صورت کنز نگه ندارد، بلکه در جریان قرار دهد و از آن برای خود استفاده فراوان ببرد و با خرید و فروش یا کار و مانند آن به دیگران نیز فائده برساند، نهی متوجه او نمی‌شود؛ زیرا اموال را در معرض استفاده مردم و در راه رشدی که مفید و شایسته است قرار داده و آن را پنهان نساخته و از مصرف آن در راه خدا جلوگیری نکرده است.^{۴۳}

ایشان در ادامه درباره معنای کنز به اظهار نظر محققانه‌ای پرداخته و در آغاز از نقش پول در اقتصاد و آثار زیان‌بار بطلان ارزش پول و نیز آثار کنز پول و منع از جریان آن سخن گفته، و کنز پول را مایه بطلان ارزش اشیا و از بین بردن امکان احیای معاملات و برپایی بازار در جامعه معرفی کرده و گفته که با بطلان معاملات و تعطیلی بازارها، حیات جامعه از بین می‌رود و به نسبتی که پول راکد و متوقف بماند، جامعه از حرکت باز می‌ایستد و ضعیف می‌شود.

وی سپس افزوده که مقصود از کنز

پول، خارج کردن پول از جریان داد و ستد در بازار و جلوگیری از چرخش آن برای اصلاح شؤون حیات و رفع نیازهای جامعه همچون سیر کردن گرسنگان، سیراب کردن تشنگان و پوشاندن لباس بر ناداران و سود کسب و اجرت عمل و رشد مال و درمان بیمار و آزادسازی اسیر و نجات دادن بدهکار و گره‌گشایی از سختی‌ها و مشکلات و زدودن غم‌ها و رفع مشکل انسان گرفتار و دفاع از اساس جامعه صالح و اصلاح جوّ فاسد اجتماعی است.^{۴۴}

با این تعابیر، گویی علامه نیز رضایت نداده است که کنز منحصر در جایی شود که زکات مال انبوه پرداخته شود و ثروت در جایی راکد نگاه داشته شود و یا در زیر زمین برای روز مبادا دفن گردد؛ از این روست که ایشان احتمال داده آیه ممکن است شامل انفاق‌های مستحبی هم بشود: «لیس من البعید أن یکون مطلقاً یشمل الإنفاق المندوبه بالعناية التی مرّت».^{۴۵} فخر رازی هم با ذکر سه دیدگاه درباره آیه، در نهایت می‌نویسد:

حق این است که انسانی که پیرو دین است بهتر است به جمع‌آوری مال زیاد نپردازد، ولی در عین حال در ظاهر شریعت از چنین کاری منع نشده است.

حبس مال

اما واژه دوم اقتصادی قرآن که آن هم به ذخیره و نگهداری مال مربوط است حبس مال است. از حبس مال در قرآن به «صدقه»، «انفاق» و «دهش» مال یاد شده است. صدقه، اسم مصدر «صدق» است و در اصطلاح رایج به کمک مالی ای گفته می‌شود که با قصد قربت و به صورت داوطلبانه به نیازمندان می‌شود،^{۴۸} در قرآن اما، کمک مالی و یا فعالیت مالی خاصی است. صدقه به معنای یادشده در قرآن، به همین صورت «صَدَقَهُ»، و غالباً یا به صورت جمع (صَدَقَات) ^{۴۹} و یا به صورت اسم فاعل (مُصَدِّقِينَ و مُصَدِّقَات) ^{۵۰} و مُتَصَدِّقِينَ و مُتَصَدِّقَات) ^{۵۱} یاد شده است. نیز از حبس مال، با ماده «إتیان» همچون «آتی» و «یؤتی» به معنای دادن آمده است. گاهی از آن در فقه به زکات تعبیر می‌شود. یعنی پاره‌ای از واجبات مالی که در قرآن یاد شده و به صورت تکلیف مطرح گردیده، در نهایت زکات‌هایی است که به اموالی خاص تعلق می‌گیرد، اما همواره چنین نیست و گاهی پاره‌ای از آیات که در آنها از صدقه یاد شده، اشاره به فعالیت اقتصادی خاصی به جز پرداخت زکات است.

مفسران بر اساس پاره‌ای قراین روایی

دکتر وهبه زحیلی هم در تفسیر آیه، به صورت مطلق چند چیز از جمله کنز را بزرگ‌ترین جرم اجتماعی خوانده است: «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْجَرَائِمِ الاجْتِمَاعِيَةِ أَكْلَ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ؛ كالرشاوى والغصبوات و خيانة الأمانات و الصدّ عن دين الله الحق المتمثل فى القرآن، و اکتناز المال أو ادّخاره و حبسه من غير إنفاق و لا أداء زكاة عنه».^{۴۶}

نکته دیگری که در باره کنز قابل توجه است اینکه در آیه از زر و سیم سخن رفته، در حالی که این دو سمبل ثروت و سرمایه و مال قابل اندوختن است، و از باب نمونه است و چنان‌که گفته‌اند: «الكنز أصله فى اللغة الضمّ و الجمع، و لا يختصّ ذلك بالذهب و الفضة. ألا ترى قوله ﷺ: ألا أخبركم بخير ما يكتنز المرأة؟ المرأة الصالحة. أى: يضمّه لنفسه و يجمعه»^{۴۷} کنز در لغت به معنای ضمیمه کردن و جمع کردن است و به زر و سیم اختصاص ندارد. مگر ندیده‌ای گفته رسول خدا ﷺ را که فرمود: آیا خبردارتان نکنم به بهترین چیزی که مرد می‌اندوزد؟ زن شایسته است. منظور این است که: بهترین چیزی شخص که برای خود جمع و ضمیمه می‌کند.

و یا سیاقی، برخی از کاربردهای صدقه و یا دادن مال و نیز انفاق را در قرآن تحبیس المال (نگهداری و حفظ مال) دانسته‌اند. تحبیس مال هم نوعی نگه‌داشت مال است. نگه‌داشتی که کسی حق ندارد مال خاصی را دست به دست کند و یا روا نیست که چنان مالی به کسان صاحب مال منتقل شود، به گونه‌ای که آنان بتوانند در آن به دلخواه و همچون دیگر اموال خود در آن دخل و تصرف نمایند، اما این نگه‌داشت با آنچه پیشتر گذشت و از آن به کنز یاد شد، تفاوتی اساسی دارد.

این نگه‌داشت و حبس مال، نه گنج کردن و نگهداری و بی مصرف کردن مال، که نگه‌داشت آن به منظور مصارف خاص و همیشگی است. این نگه‌داشت، در حقیقت سرمایه را به صورت همیشه در جریان نگه داشتن و از دست‌اندازی این و آن نگه داشتن است. این نگه‌داشت بر خلاف آن قبلی نه تنها نکوهیده نیست که بسیار با فضیلت و ستوده است؛ و بر خلاف آن قبلی که عذاب اخروی سهمگینی دارد، دارای فضیلت و پاداش اخروی چشمگیری است.

اما ریشه این نگه‌داشت به فرمان پیامبر باز می‌گردد که در آن، پیامبر خدا ﷺ پس از فتح خیبر و تقسیم سهام غنیمت به عمر

فرمود: «أَحْبِسِ الْأَصْلَ وَ سَبِّلِ الثَّمَرَ»^{۵۲}. این ماجرا و در همین باره با واژه‌ای دیگر نیز تعبیر شده است. ماجرا را عبدالله بن عمر چنین نقل کرده که پدرش را سهمی از خیبر نصیب شد. به حضور پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: مالی عایدم شده که دوست‌داشتنی‌تر از آن سراغ ندارم. پیامبر فرمود: اگر دوست داری آن را صدقه بدهی، این گونه صدقه بده که فروخته و بخشیده نشود و برای فقیران و خویشان و بدهکاران و مهمانان و در راه‌ماندگان و... باشد.^{۵۳} در این روایت، از آن مال، به صدقه تعبیر شده است. بن‌مایه اصلی حبس و نگه‌داشت مال به این فرمان پیامبر باز می‌گردد.

راغب اصفهانی (م ۵۰۲ق) لغت‌شناس نامور، کلمه حبس را که جمع آن احباس است آنگاه دانسته، و مصدر ثلاثی مزید آن یعنی تحبیس را چنین معنا کرده است: «چیزی را وقف ابدی قرار دادن. گفته می‌شود: هذا حبس فی سبیل الله؛ این، وقف در راه خدا است.»^{۵۴}

همو در تعریف وقف و زیر ماده «وقف» کتاب یادشده، آن را نگه داشتن و متوقف کردن معنا کرده و گفته که از آن استعاره گرفته شده و درباره مالی که در راه خدا حبس شود به کار برده شده

است: وَقَفْتُ الدَّارَ، إِذَا سَبَّلْتَهَا؛ خانه را در راه خدا وقف کردم؛ هر گاه آن را در راه خدا قرار داده باشی. و بدین صورت، وقف را در راه خدا قرار دادن مال معنا کرده است. از آنجایی که وقف حبس معنا شده، اصطلاح فقهی آن را بر اساس فرموده‌ای از پیامبر ﷺ نگه داشتن اصل سرمایه و هزینه کردن درآمد در راه خدا دانسته‌اند.^{۵۵} چنان که ملاحظه می‌شود از این نگه‌داشت مال، به حبس مال تعبیر شده است؛ یعنی نوعی ذخیره کرده و نگه‌داشتن.

البته این تعابیر، به دوران صدر اسلام باز نمی‌گردد. و واژه‌ای است - چنان که در روایتی آمده - جدید. بر پایه روایتی. زراره از امام صادق ع پرسید: کسی که صدقه داده، می‌تواند آن را برگرداند؟ امام ع فرموده است: «إِنَّ الصَّدَقَةَ أَمْرٌ مُّحَدَّثٌ، إِنَّمَا كَانَ النُّحْلَ وَالْهَبَةَ، وَ لِمَنْ وَهَبَ أَوْ نَحَلَ أَنْ يَرْجِعَ فِي هَبْتِهِ؛ حَيْزٌ أَوْ لَمْ يُحْيِزْ. وَ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ أَعْطَى اللَّهَ شَيْئاً أَنْ يَرْجِعَ فِيهِ؛ صدقه امر تازه‌ای است و پیش‌تر بخشش و دهش بوده و کسی که چیزی را می‌بخشد و یا می‌دهد می‌تواند برگرداند؛ تصرف شده باشد و یا نشده باشد، اما کسی که چیزی را در راه خدا داده، شایسته نیست که برگرداند».^{۵۶}

برخی تصریح کرده‌اند که پیش‌ترهای دور، از وقف به صدقه و گاهی هم با تعبیر زکات یاد شده است. «الوقف و الصدقة شيء واحد، و لا يصحّ منهما إلا ما يتقرب به إلى الله».^{۵۷}

بحرانی (م ۱۱۸۶ ق) در توضیح این عبارت - که از شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ق) است - گفته که منظور شیخ مفید این است که وقف از صدقات خارج نیست، بلکه این دو در قصد تقرب به خدا یکی‌اند... و هیچ‌یک بدون نیت صحیح نیست^{۵۸}. و فراتر اینکه اصل وقف صدقه شمرده شده است: «الوقف في الأصل الصدقة»؛ و نیز «الوقوف في الأصل الصدقات؛ فلاجل ذلك لم نذكرها».^{۶۰} بحرانی در شرح این گفته، نوشته که این عبارت نشان می‌دهد که در صدر اسلام به وقف صدقه گفته می‌شد؛ و برای شاهد ادعای خود روایاتی را آورده که در آنها گفته شده: «الصدقة محدثة». یعنی کاربرد صدقه به چیزی که به قصد قربت داده می‌شود، واژه جدیدی است و آنچه در زمان پیامبر به کار برده می‌شد، نحله و هبه بوده است؛ خواه قصد قربت در آن باشد و یا نباشد.^{۶۱}

در سده‌های نخست اسلامی تعبیر از وقف به صدقه چنان پر دامنه و گسترده بوده که فقیهانی به آن اذعان کرده و

گفته‌اند که تعبیر لفظ وقف کم بوده و از وقف بیشتر به صدقه تعبیر می‌شده است: و الغالب فی الأخبار التعبير عن الوقف بالصدقة، بل بلفظ الوقف قليل؛ و قد تطلق علی الصدقة المصطلحة التي هی التملیک للغير تبرّعاً بقصد القربة، و قد تطلق علی الزکاة بقسميها؛ كما فی قوله: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ^{۶۲}؛ غالباً در اخبار از وقف به صدقه تعبیر شده و بلکه با تعبیر وقف، کمتر یاد شده است؛ و گاه صدقه به کار برده شده و مراد از آن، صدقه اصطلاحی است که به قصد قربت و به صورت داوطلبانه به دیگران داده می‌شود. و گاهی منظور از صدقه، هر نوع زکاتی است؛ چنان که در این فرموده خدا آمده: صدقات از آن فقیران و... است.^{۶۳} صاحب حدائق هم پس از نقل این گفته فیض کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ ق) که اطلاق صدقه بر وقف بسیار بوده و صدقه دادن مردم به همدیگر و خویشان، علاوه بر پرداخت زکات، کار تازه‌ای بوده، گفته است: ظاهراً اطلاق صدقه به این معنای مشهور مشروط به شرایط معین، امر تازه‌ای است که در زمان پیامبر ﷺ نبوده

است. آنچه در زمان پیامبر بوده، بخشش و هبه و صدقه بوده که به معنای وقف به کار می‌رفته است؛ همان‌گونه که در اوقاف علی و فاطمه و امام کاظم علیهم‌السلام به کار رفته است.^{۶۴} دیگران هم همین تعبیر را در این باره به کار برده‌اند. راوندی (م ۵۷۳ ق) این دو را یکی دانسته و قائل به این همانی است: «الوقف و الصدقة شیء واحد، و لا یصححان إلا بالقربة إلى الله تعالی»^{۶۵}. صاحب ریاض هم کاربرد واژه صدقه را در باره وقف، فراوان دانسته و گفته است: «و المستفاد من تتبع الأخبار الكثيرة إطلاق الصدقة علی الوقوف كثيراً، حتی أنه فی كثير من وقوف الأئمة و فاطمة لم یذكر فیها الوقف، بل اكتفی بلفظ الصدقة مقرونة بما يدلّ علی إرادة الوقف»؛ آنچه از کاوش در اخبار فراوان به دست می‌آید، اطلاق صدقه بر وقف است؛ تا جایی که در بسیاری از موقوفات ائمه علیهم‌السلام و فاطمه علیها‌السلام تعبیر وقف نشده، بلکه به لفظ صدقه بسنده شده و با قرینه دلالت می‌کند که مراد وقف است.^{۶۶}

به رغم این تأکیدها و واقعیت تاریخی درباره کاربرد واژه صدقه برای وقف، در روایات، کلمه «جعل» و «وقف» نیز به کار برده شده است و گویی زمانی گذشته تا واژه حبس و صدقه تغییر کاربرد داده و

الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»؛ برّ، روی گرداندن شما به مغرب و مشرق نیست، بلکه] صاحبان [برّ، آنان هستند که ایمان آوردند به خدا... و مال را به رغم اینکه دوستش داشتند، به خویشان و یتیمان و مساکین و درخواست کنندگان و در راه ماندگان و بردگان دادند، و نماز به پا کردند و زکات پرداختند و به عهده‌ی که بستند وفا کردند؛ و شکیبایان در دشواری‌ها و آسیب‌ها و در زمان سختی‌ها. تنها اینانند که تقوای پیشه‌اند.^{۶۷}

آیه با پیدایش کشمکش میان مسلمانان پس از تغییر قبله، برای اصلاح این ذهنیت نازل شد که تصور می‌شد که همه نیکی‌ها و خیرها پس از تغییر قبله، در روی آوردن به قبله جدید است؛ و نیز گفته شده که آیه در تعریض به یهود و مسیحیان نازل شده که به سمت شرق و غرب عبادت می‌گزارند و تمام برّ را در این می‌دانستند، و خداوند با نزول این آیه، چنین تصور نادرستی را نفی کرد.^{۶۸}

برّ، به احسان گسترده و رضایتمندی زیاد، و خیر کامل فراگیر گفته می‌شود؛ و از همین رو، کارهایی که از درجه عالی

واژه وقف جای آنها را گرفته است.^{۶۷} در روایتی آمده که عمر بن اُذینه گفته که من شاهد قضاوت ابن ابی لیلی درباره مردی بودم که مقداری غله برای برخی از خویشان‌ش قرار داده بود، و موقوف علیه خواستار موقوفه شده بود.^{۶۸} در این عبارت از واژه «جعل» استفاده شده است: «رَجُلٌ جَعَلَ لِبَعْضِ قَرَابَتِهِ غَلَّةً دَارَهُ». و در روایت دیگری تعبیر «وقف» به کار رفته است: «رَجُلٌ وَقَفَ غَلَّةً لَهُ عَلَى قَرَابَةٍ مِنْ أُبِيهِ وَ أُمَّهِ».^{۶۹}

وقف در قرآن اما، آیه صریحی ندارد و غالباً برای آن، از آیات دیگری که در روایات اسلامی به وقف تفسیر شده، استفاده کرده‌اند. در اینجا سه آیه مورد استشهاد با رعایت اختصار و با نگاهی تطبیقی مورد بحث قرار می‌گیرد؛ و علاوه بر تأکید بر دلالت آنها بر وقف و حبس مال، از عاقبت و نتیجه این عمل هم سخن رفته است.^{۷۰}

آیه نخست، آیه‌ای است که در آن به موضوع قبله پرداخته شده و به تبع آن از برّ و نیکی سخن به میان آمده است: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ... وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ

و خوب برخوردار است، با واژه «بر» توصیف می‌شوند. مثلاً گفته می‌شود: «برّ الوالدین و برّ الحج»^{۷۳}. از برّ به کمال خیر و فراگیری آن در نوع خود نیز یاد کرده‌اند. نیز آن را امر درونی بزرگی دانسته‌اند که چیزی نمی‌تواند حقیقت آن را از میان ببرد، مگر چیزی که اساس راستی و درستی درون آدمی را از هم فرو ریزد.^{۷۴} همین طور آن را به سودی که کسی با نیت عاید کسی کند گفته می‌شود. واژه مترادف با آن یعنی «خیر» را هم سود مطلق دانسته‌اند و در تفاوت «برّ» با «خیر» گفته شده که ضد برّ، عقوق است، در حالی که ضد خیر، شرّ است.^{۷۵}

برّ را توسّع در خیر هم دانسته‌اند. علامه طباطبایی (م ۱۳۶۰) با ذکر این معنا، با استناد به گفته راغب که برّ ضد بحر است و از آن توسع به ذهن می‌آید، برّ را از همان ریشه دانسته و گفته که برّ، وسعت در خیر است.^{۷۶}

در این آیه، برای تعریف برّ به جای اینکه از مصدر استفاده شود از اسم موصول «مَن» که برای اشاره به شخص و ذات به کار می‌رود استفاده شده است تا با بیان مبالغه‌آمیز، مقام اهل برّ و درهم‌تنیدگی آنان با «برّ» بازگو شود. الف و لام «برّ» نیز برای جنس و یا حقیقت و یا برای تعریف

می‌باشد و مراد از آن این است که اهل طاعت، وقتی می‌توانند به مقام برّ و نیکی برسند که انفاق کنند.^{۷۷}

بر پایه گسترده بودن معنای «برّ»، این کلمه همه خیرها اعم از اعمال و عقیده،^{۷۸} انفاق در راه خیر، نفقه واجب و مستحب و خلاصه همه گونه نیکی را شامل می‌شود.^{۷۹}

بر اساس این تعریف‌ها که با توجه به ریشه «برّ» و یا ضد آن و یا کاربرد آن به دست می‌آید، «برّ» شامل هر نیکی‌یی است که نیک بودن آن در شریعت محرز شده و یا در سنت‌های اجتماعی و عرف خوب بودن آن قطعی است. در این آیه، دامنه برّ معرفی شده و بر اساس آن، ایمان به خدا و قیامت، عطای مال در راه خدا، گزاردن نماز، پرداخت زکات، وفای به عهد و شکیبایی برّ معرفی شده است. انفاقی که برّ معرفی شده، به «علی حُبّه» مقید شده و منظور مالی است که انسان آن را دوست دارد، و یا دادن آن را دوست دارد و یا به خاطر عشقی که به خدا دارد مالی را در راه او انفاق می‌کند. اگر منظور از آن دوست داشتن مال باشد، تنها شامل مال نفیس از جهت زیبایی و قیمت و یا خاطره‌انگیز بودن نمی‌شود، بلکه شامل هر مالی هر چند ناچیز و به

حکم زکات و «آتَى الزَّكَاةَ» بیان مصرف آن است^{۸۲}، ولی عطف عبارت دومی بر عبارت‌های پیشین و از جمله «آتَى الْمَالَ» این احتمال را ضعیف می‌کند. احتمال هم دارد که منظور از عبارت نخست انفاق مستحبی باشد و منظور از عبارت دوم زکات مشهور.

به چند دلیل و نیز قرینه ذکر پرداخت زکات در آیه، مراد از پرداخت مال در عبارت «وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» زکات نیست؛ چه اینکه چنین احتمالی مایه تکرار در آیه می‌شود و تکرار در یک عبارت کوتاه، آن هم از سوی حکیم، قبیح است. به علاوه در روایتی فاطمه بنت قیس از رسول خدا ﷺ نقل کرده که وقتی از آن جناب پرسیده شد که آیا به جز زکات واجب تکلیف مالی دیگری هم وجود دارد، ایشان همین آیه را تلاوت فرمود^{۸۳} که به روشنی نشان می‌دهد به جز زکات واجب، تکلیف مالی دیگری هم وجود دارد؛ از همین رو مفسرانی به قرینه یادشده، عبارت «وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» را تکلیف مالی دیگری غیر از زکات دانسته‌اند^{۸۴}. قرطبی هم همین نظر را ترجیح داده و روایت فاطمه بنت قیس را برای آن شاهد آورده و نیز حرف مالک را قرینه‌ای دیگر که گفته: بر مسلمانان واجب

ظاهر بی ارزش هم می‌شود؛ مالی که در شرایط سخت نیاز انسان را برمی‌آورد و گرسنگی و تشنگی و برهنگی را از او بر طرف می‌کند. این مال هر چند ارزش اقتصادی ندارد، اما در موقعیت خاصی به انسان یاری می‌رساند و نیاز او را بر طرف می‌کند و خود از ارزش والایی برخوردار است و دوست‌داشتنی. به تعبیر روایتی از پیامبر: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَاحِبُ شَحِيحٍ»؛ تو صدقه بدهی در حالی که سالم هستی و بدان دل بسته‌ای^{۸۵}.

بر اساس این آیه، انفاق یکی از ارکان رسیدن به بر است و کسی که می‌خواهد به این مقام نایل آید باید مال خود را در راه خدا بدهد. دهش مال، مطلق است و دهش هر گونه مال اعم از انفاقات واجب و نذورات و کفارات و هر چه انسان به صورت داوطلبانه و برای تقرب به خدا بدهد، مشمول این آیه است. این دهش می‌تواند بذل و بخشش مستحبی و واجب باشد^{۸۱}.

اما اینکه مراد از «وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» در صدر آیه، با وجود «آتَى الزَّكَاةَ» در ذیل آن چیست، در میان مفسران بحث و گفتگو وجود دارد. برخی این عبارت را نه تکرار که اجمال و تفصیل دانسته و گفته‌اند که «آتَى الْمَالَ» بیان اجمالی و اصل

است که اسیران خود را با انفاق آزاد کنند؛ هر چند همه اموال خود را برای آن پردازند.^{۸۵} شیخ طوسی هم تصریح کرده که بدون هیچ اختلاف نظری، آیه دلالت بر وجوب زکات می‌کند و ادامه داده که بنا به قول شعبی و جبائی، بر وجوب اعطای مالی دیگر غیر از زکات هم دلالت دارد؛ مانند انفاق بر واجب النفعه و نذورات و کفارات و هر چه که انسان برای تقرب به خدا بر خود فرض می‌کند، که همه اینها بر است.^{۸۶} راوندی هم همین دیدگاه شیخ طوسی را بر اساس نظر شعبی و جبائی ترجیح داده است.^{۸۷} و شوکانی (۱۱۳۳-۱۲۵۰ ق) تصریح کرده که عبارت مربوط به زکات در آیه قرینه است که مقصود از این عبارت، صدقه واجب است.^{۸۸}

این قرینه‌ها و نیز دلیل لفظی باعث گردیده که مفسران و فقیهانی چون مقدس اردبیلی^{۸۹} و فاضل مقداد^{۹۰} و کاظمی^{۹۱} این آیه را از آیات مورد استناد در موضوع وقف قرار داده، اطلاق آن را شامل وقف نیز بدانند.

اما به رغم این گفته‌ها و استنباط‌ها، کسانی با استناد به روایتی از پیامبر که فرمود: «نَسَخَتِ الزَّكَاةُ كُلَّ صَدَقَةٍ فِي الْقُرْآنِ»،^{۹۲} استفاده صدقه واجب را از آیه نادرست دانسته و هر گونه انفاق و

صدقه‌ای را به جز زکات واجب تعیین شده روا نشمرده‌اند. اگر چنین برداشتی از فرموده پیامبر ﷺ درست باشد، تمسک به آیه برای وقف و دیگر صدقات واجب هم با تردید رو به رو می‌شود و درست نیست، اما با توجه دلایل و قراین، این کلام اگر از جهت سندی هم درست باشد، با ادله دیگر که در آنها به صراحت از صدقه و انفاق سخن به میان آمده ناسازگار و متعارض است. در نتیجه یا باید مرجحی برای یکی از این دو یافت و یا وجه سازگاری و جمع میان آن دو را به دست آورد.

دستور به پرداخت کمک هزینه به نیازمندان و بلکه وجوب تأمین آنها، و نیز ادای نذر واجب و عمل به وصیت و پرداخت پاره‌ای کفارات، احکام مسلمی‌اند که با نسخ هر چه جز زکات سازگاری ندارند. به علاوه از پیامبر خدا ﷺ نقل است که وقتی از آن جناب پرسیده شد که به جز زکات تکلیف مالی دیگری هم وجود دارد، ایشان همین آیه مورد بحث را تلاوت کرده و آن را دلیل وجود صدقات دیگر به جز زکات دانسته است.^{۹۳} پس نمی‌توان به حدیث یادشده برای رد هر گونه تکلیف مالی به جز زکات استناد کرد؛ هم‌چنان که در سخنان بسیاری،

معرفی شده‌اند که از خانه و مالشان دست کشیده و در راه خدا هجرت اختیار کرده‌اند.^{۹۸} همین سه آیه نشان می‌دهد که گویی از مال گذشتن، برای انسان جایگاهی برتر و والا به ارمغان می‌آورد و او از راستان و انسان‌های صادق قرار می‌دهد.

آیه دیگری که در آن به ذخیره سازی مال اشاره شده، آیه‌ای است که در آن از انفاق در راه خدا سخن گفته شده است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»؛ شما هرگز به نیکی نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید؛ و هر چه که انفاق می‌کنید، خداوند به آن داناست.^{۹۹}

در این آیه هم از برّ و انفاق از مال دوست داشتنی سخن به میان آمده و با آیه پیشین این دو وجه مشترک را دارد. در تفسیر این آیه هم گفته شده که آیه هم شامل صدقه واجب (زکات) و قطعی می‌شود و هم به قرینه «ما»ی موصول که از ادات عموم است، همه نیکی‌ها را در بر می‌گیرد. ابن‌العربی پس از یاد کرد اینکه آیه شامل انفاق واجب و نیز هر پرداخت خیر دیگری می‌شود، گفته است که همین نظر درست است و دلیل آن را نیز عمومیت دلالت آیه ذکر کرده است.^{۱۰۰}

برای اثبات واجب مالی به جز زکات به آیه یاد شده و شواهد و دلایل و قراین دیگر استناد کرده‌اند. برای نمونه، آلوسی (۱۲۱۷-۱۲۷۰ ق)^{۹۴} و فخر رازی (م ۶۰۶ ق) واجب مالی دیگری را غیر از زکات تکلیف دانسته‌اند.^{۹۵} راوندی هم با ذکر چند فقره کمک مالی و از جمله وقف، به دلیل بر بودن آنها، آنها را مشمول حکم آیه دانسته است.^{۹۶}

بنا بر این، از عموم آیه استفاده می‌شود که بخشش مال به جز پرداخت زکات واجب، لازم است و از فرموده پیامبر ﷺ که غیر از زکات تکلیف مالی دیگری هم بر عهده مردم هست، استفاده می‌شود که وقف از مصادق دهش مال در راه خدا به‌شمار می‌رود.

در هر صورت بر اساس تفسیر و نیز روایات رسیده از پیامبر، از جمله مفاد این آیه دهش مال و از جمله، وقف و حبس آن در راه خداست. خداوند برای چنین کسانی تعبیر انسان‌های راست و صادق را به‌کار برده و با وصف «مُتَّقُونَ»، از آنها یاد کرده است.

در آیه‌ای دیگر، خداوند صادقان را کسانی دانسته که مؤمن به خدا و پیامبرند و با مالشان در راه خدا جهاد و تلاش می‌کنند.^{۹۷} و در دیگری، راستان، کسانی

در برابر این دیدگاه، نظر دیگری وجود دارد که این گونه آیات را مجمل می‌داند و می‌گوید: آنچه از آنها استفاده می‌شود، لزوم انفاق از مال حلال و خوب است، و نه از مال بد و حرام؛ همین. و شایسته است که درباره اصل انفاق و صدقه از مال خوب، به این گونه آیات تمسک شود و تفصیل آن، و وجوب و استحبابش به دلایل دیگر واگذار گردد.^{۱۰۱} این گفته این نویسنده، هم با عموم آیه و هم با آنچه درباره نزول این آیه از پیامبر نقل است، سازگار نیست. عموم آیه و آنچه از رسول خدا ﷺ نقل شده، دلالت می‌کند که آیه هر گونه انفاقی مشمول آن است؛ واجب و مستحب. و البته به قرینه «مِمَّا تُحِبُّونَ»، قید خوب و مرغوب بودن مال در انفاق باید لحاظ شود.

قطب راوندی با عنوان «باب الوقوف والصدقات» در کتابش به بحث از وقف پرداخته و آیاتی را که برای اصل مشروعیت وقف و یا برخی از احکام آن می‌توان به آنها استناد کرد، ذکر کرده و به بحث گذاشته است. از جمله وی درباره این آیه گفته که وقتی این آیه نازل شد، یاران پیامبر علاوه بر پرداخت زکات واجب اموال خود، به انفاق اموال ارزشمند و بهادر خود روی آوردند. از

جمله روایت شده که ابو طلحه پس از شنیدن این آیه، به پیامبر ﷺ عرض کرد: من حیاطی دارم که آن را صدقه قرار دادم. پیامبر به او فرمود: آن را برای فقیران خاندانت صدقه قرار ده؛ و او آن را به حسان بن ثابت و ابی بن کعب اختصاص داد.

راوندی پس از ذکر این ماجرا گفته: ظاهر آیات زیادی در قرآن به وقف و صدقه تشویق می‌کند و این آیه را شاهد آورده که خداوند فرموده است: «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ»^{۱۰۲}؛ و گفته که: این دستوری است به طاعت و انجام اعمالی که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند.

وی آنگاه به اشکالی که ممکن است به نحوه استدلال به آیه «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ» برای وقف وارد شود پرداخته و گفته که ممکن است ایراد بگیرند که استدلال به این آیه برای امثال وقف درست نیست؛ زیرا خیر پایانی ندارد و در آیه برای انجام کاری که پایان مشخصی ندارد و تمام شدنی نیست دستور داده شده و محال است که خداوند چیزی را واجب کند که پایان مشخصی ندارد و در نتیجه محقق شدنی نیست؛ و زمانی که واجب کردن همه آن ممکن نبود، واجب کردن بخشی از آن هم به طریق اولی درست نیست.

بنا بر این، استدلال به این آیه برای وقف باطل است.

و جواب داده: استدلال به اینکه «واجب کردن کاری که پایان مشخصی ندارد، درست نیست» دلیل درستی نیست؛ زیرا اگر فرض کردیم که شخصی چیزی را وقف فقیری کرد، او کننده کار خیر به حساب می‌آید و انجام کار خیر به صورت یک بار، هم شدنی است و هم درست، و محال نیست که کار خیر، برای یک بار انجام شود؛ پس مشمول آیه می‌شود.

راوندی آنگاه چگونگی استدلال به این آیه را برای مشروعیت وقف تشریح کرده و گفته است: استدلال ما به آیه برای وقف و امثال آن چنین است که: آنچه را که می‌شود وجوب و استحباب شامل آن شود معین می‌کنیم و آنگاه آن را تحت عموم آیه می‌آوریم که فرموده: خیر انجام دهید. ۱۰۳

ابن العربی ماجرای ابو طلحه را نقل کرده است که وقتی این آیه نازل شد، ابو طلحه به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا، من این فرموده خدا را شنیدم که: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا» و محبوب‌ترین مال‌هایم که در یرحاً ۱۰۴ است، برای رضایت خدا صدقه می‌دهم و آرزو دارم که در پیشگاه خدا نیکی و ذخیره باشد. ۱۰۵

هر جا که خدا به تو رهنمود داده قرارش بده. پیامبر ﷺ فرمود: آفرین به تو! آفرین به تو! این مال، سودمند است. آنچه گفتم شنیدم و نظر من این است که آن را برای خویشان خودت قرار دهی. ابو طلحه آن را میان خویشان و عموزادگانش تقسیم کرد.

نسائی (م ۳۰۳ ق) در خبری ماجرا را با اندکی تفاوت از دو خبر پیش چنین آورده که وقتی این آیه نازل شد، ابو طلحه به پیامبر ﷺ عرض کرد که خداوند از مال‌های ما چیزی می‌خواهد؟ پس ای رسول خدا! گواه باش که من آنها را در راه خدا قرار دادم. پیامبر به وی فرمود: «اجعلها فی قرابتک؛ اجعلها فی حسان بن ثابت و ابی بن کعب»؛ آن را برای خویشانت قرار بده؛ آن را برای حسان بن ثابت و ابی بن کعب قرار بده. ۱۰۶

اما روایت دارقطنی (۳۰۶-۳۸۵ ق)

ماجرا را تنها درباره این آیه نمی‌داند و از آیه قرض هم یاد می‌کند که وقتی آیه بر او نازل شد، ماجرای ابو طلحه پیش آمد. ۱۰۷

دیگر فقیهان و محدثان اهل سنت هم در «کتاب الوقف» اثرشان این آیه را ذکر کرده و ماجرای ابو طلحه را در ذیل آن آورده و به همان بسنده کرده‌اند

و گویسی پایه و اساس وقف، همین آیه و آن سخن پیامبر ﷺ و صدقه ابو طلحه است. شرایینی (م ۹۷۷ ق) در کتابش گفته است: «و الأصل فيه قوله تعالى: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا»؛ و در ادامه ماجرای ابو طلحه را ذکر کرده و نیز از این آیه یاد کرده است: «وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ»^{۱۰۸}؛ و خبر مسلم را از پیامبر نقل کرده که: «إذا مات ابنُ آدمَ انقطعَ عمله إلا من ثلاث...» و در توضیح آن افزوده: «و الصدقة الجارية محمولة عند العلماء على الوقف؛ و أما غيره من الصدقات، فليست بجارية. فحمل الصدقة في الحديث على الوقف أولى»؛ صدقه جاری، به نظر علما وقف است، اما صدقات دیگر جاری نیستند، پس بهتر است که صدقه در این روایت حمل بر وقف شود^{۱۰۹}.

و بدین ترتیب، چگونگی تشریح وقف از یک آیه و تفسیر و فرمان پیامبر شکل گرفته است.

شبییه همین تعبیرها را درباره منبع تشریح وقف، دمیاطی (م ۱۳۱۰ ق) هم گفته است^{۱۱۰}. در تعبیر دیگری از پیامبر رسیده که ایشان پس از نزول آیه فرمود: «تَصَدَّقْ بِأَصْلِهِ»، و همین تعبیر پیامبر را اصل و بنیاد وقف دانسته‌اند^{۱۱۱}.

دیگری به صراحت گفته که وقف ذری

از همین آیه گرفته شده و متداول گشته و نام واقفان را به نیکی جاودان گردانده و گروه‌هایی از مردم، با خیر چنین واقفانی زندگی خوبی دارند و هر گاه از آن اموال استفاده می‌کنند برای واقفان آنها دعا می‌نماید. این، همان صدقه جاری است که پاداشش تمام‌شدنی نیست؛ و ابو طلحه نخستین کسی است که به اشاره پیامبر سنت وقف را بنا نهاد و بنا به فرموده پیامبر: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا»؛ هر کس سنت نیکی بنا نهاد، پاداش آن و پاداش هر کس که به آن عمل می‌کند، نصیب وی می‌شود، تا روز رستاخیز از پاداش آن برخوردار است.^{۱۱۲}

مالک در روایتی آورده که ابو طلحه بیشترین ثروت را در میان انصار در مدینه داشت و مالی را که بیش از همه دوست داشت، زمین یرحاً در برابر مسجد رسول خدا ﷺ بود که پیامبر داخل آن می‌شد و از آب گوارای آن می‌نوشید. آنگاه آیه نازل شد. به خدمت پیامبر عرض کرد که من آن را صدقه قرار دادم و...^{۱۱۳}

نیز از محمد بن منکدر نقل است که وقتی این آیه نازل شد، زید اسبی را که داشت و به آن سبل گفته می‌شد، خدمت

پیامبر آورد و عرض کرد: «هذا یا رسول الله فی سبیل الله». پیامبر به وی فرمود: خودت آن را بگیر^{۱۱۴}.

و بدین سان، خداوند از انفاقی سخن گفته که خود و آثارش ماندگار است و در برابرش خداوند پاداشی عظیم را برای آن در نظر گرفته است. در بخش پایانی آیه از دانایی خدا به انفاق انفاق کننده سخن رفته، که بشارتی است به وقف کننده تا بداند عملش بیهوده و هدر نیست. در این آیه به جای اعلام نتیجه و پاداش برای انفاق و وقف، از اطلاع خدا سخن گفته تا به این وسیله تضمینی باشد برای هر آنچه خدا برای واقف در نظر گرفته است.

آیه دیگری که مفسران و فقیهان در موضوع حبس مال و وقف آن دانسته اند این آیه است: «وَمَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ هر چه خیر برای خودتان پیش فرستید، آن را در پیشگاه خداوند خواهید یافت. آن برای شما بهتر است و پاداشی بزرگ تر دارد. از خدا درخواست آمرزش کنید که خداوند آمرزنده مهرورز است^{۱۱۵}.

مشابه همین آیه با تفاوت در تعبیر و اضافاتی در سوره بقره هم آمده است^{۱۱۶}. «ما» موصوله و متضمن معنای شرط است

که با صلهاش مبتداست. «تجدوه» خبر مبتدا و به منزله جزاست. «ها» مفعول اول و «عند» ظرف آن و «خیراً» مفعول دوم است. منظور از «وَمَا تَقَدَّمُوا» به قرینه «ما»ی موصول که از ادات عموم است، همه خیرات و عطایا و صدقات و هر گونه عمل خیر و اندیشه و عقیده‌ای است که می تواند به انسان در عالم پس از دنیا یاری رساند.

بر اساس این آیه، بر انسان لازم است که خود پیش از آن که به دیار ابدی سفر کند ذخیره بیندوزد و هرگاه به پیشگاه الهی بار یافت آن را دریافت کند؛ از این ذخیره اندوزی در روایتی از امام صادق ع چنین تعبیر شده است: «كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَلَا تَقُلْ لغيرِكَ يَبْعَثُ إِلَيْكَ مَا يُصْلِحُكَ»؛ خود وصی خود باش و به دیگران مگو که برایت چیزی بفرستند تا امورت را با آن به سامان کنی^{۱۱۷}.

گفته شده که منظور از «وَمَا تَقَدَّمُوا» خیر هر چیزی است که در دنیا باقی گذاشته می شود؛ زیرا تفاوت بسیاری است میان امکانات دنیوی و نعمت فراوان اخروی^{۱۱۸}؛ و از آن، «به آنچه پس انداختید» هم تعبیر شده است^{۱۱۹}.

در آیه سوره بقره احتمال داده شده که به دلیل ذکر عفو و صفح در آیه قبل آن،

مراد از «ما تَقَدَّمُوا»، گذشت از بدکاران و احسان به آنها باشد.^{۱۲۰}

در آیه پیش از آیه سوره بقره از علاقه‌مندی اهل کتاب به کفر مسلمانان سخن گفته و سفارش گردیده که از آنها گذشت شود تا فرمان خدا برسد. هر چند ممکن است اندوختن خیرات برای خود شامل گذشت از دیگران هم باشد، اما هرگز به آن اختصاص ندارد و عموم آیه به آن انصراف پیدا نمی‌کند.

به هر حال، مفسران و فقیهان بر اساس روایتی، به استفاده از این آیه در موضوع وقف رهنمون شده‌اند. روایت این است

که وقتی این آیه نازل شد، پیامبر ﷺ فرمود: کدام یک از شما مالش را از مال وارثش بیشتر دوست دارد؟ عرض کردند: ای رسول خدا! هیچ یک از ما نیست که مال خود را از مال وارثش بیشتر دوست بدارد. فرمود: «اعلموا ما تقولون»؛ بفهمید چه می‌گویید! گفتند: ای رسول خدا! ما جز این را نمی‌دانیم. فرمود: «إِنَّمَا مَالُ أَحَدِكُمْ مَا قَدَّمَ و مال وارثه ما آخِر»؛ مال شما آن است که پیش فرستاده شده و مال وارث آن است که پس انداخته شده.^{۱۲۱}

بر اساس تقدیم مال که در کلام رسول خدا ﷺ آمده، وقف مال از زمره آنها دانسته شده و در نتیجه، آیه مستند

حکم آن گردیده است؛ از همین روست که مفسران به‌صراحت از آن سخن گفته‌اند. جرجانی (م ۹۷۶ ق) درباره این آیه و آیات مشابه آن گفته است:

آیات مذکوره دلالت می‌کند بر فضیلت عطایای منجزه مطلقاً؛ مثل وقف و صدقه و سکنی و غیر آن؛ خواه در حال صحت و خواه در حال مرض. و مراد از مطلق، مطلق احسان و انفاق در راه خداست و وقف و صدقه و هبه بر ارحام و یا سایرین و سکنی و بر و خیرات است.^{۱۲۲}

وی در ادامه افزوده که «ما»ی موصول اشاره به دو فراز قبل می‌کند که اقامه نماز و قرض و یا انفاق را مورد اشاره قرار داده است. یعنی این دو خیرند و برای خود شما می‌باشند و بهتر از اینها را در پیشگاه خدا خواهید یافت. ذکر دو نمونه نماز و زکات و یا قرض، بیان دو نمونه ممتاز از خیرات و توجه دادن به آنهاست. تعبیر «قرض به خدا»، که منظور از آن، قرض به مردم است، بهترین تعبیر ممکن در انفاق و قرض است. نسبت قرض به خدا به خاطر لطافت در کلام است و چون پاداش آن را خدا می‌دهد، قرض به خدا نسبت داده شده است.

شده که اگر برای خود پیشاپیش خیری بفرستید، آن را در پیشگاه خدا خواهید یافت^{۱۲۳}. فرستادن یعنی آن مال به واقع، خیری است که اندوخته شده است. از پاداش چنان مالی به «أعظم أجراً» یاد شده است. برترین پاداش ممکن و قابل تصور که برای اعمال خیر مد نظر است، برای چنین عملی در نظر گرفته شده است.

در ادامه خداوند فرمان به استغفار داده که می‌تواند ناظر به این نکته باشد که اگر کوتاهی کردید، از خداوند بخواهید از شما در گذرد و آن جبران کنید.

حاصل اینکه: با توجه به این دو دسته آیه در قرآن کریم درباره مال و ثروت و اندوختن آن به دست می‌آید که سرمایه و مال و ثروت برای تداوم حیات فردی و جمعی مردمان است، و هر کسی آن را از دست انسان‌ها خارج کند و مال را بدون استفاده بگذارد، و یا در بهترین حالت، آن را در راه خدا هزینه نکند و یا سهم درماندگان را از آن نپردازد، ستم کرده و در قیامت گرفتار عذابی سهمگین خواهد شد، اما اگر همان مال و ثروت را به گونه دیگری ببندوزد که همواره در چرخش باشد و بخشی از نیازهای مادی نیازمندان و یا نیازهای معنوی مردمان را تأمین کند، نه تنها نکوهیده نیست و وعده عذابی به

به تعبیر اصولی، ذکر عام پس از خاص است. یعنی این فراز علاوه بر این که آن دو دستور عبادی و مالی را در بر می‌گیرد، همه خیرها را هم شامل می‌شود. و اختصاص یافتن این فراز به دو فراز پیشین، خلاف ظاهر و خلاف اطلاق کلام است.

حاصل این که عموم «وَمَا تُقَدِّمُوا» بر اقدام به هر کار خیری از جمله وقف دلالت می‌کند؛ و روایتی از پیامبر ۱ در ذیل آیه، برای این عموم آیه مصداق خاص تعیین می‌کند و بدین ترتیب، آیه از مستندات قرآنی وقف به‌شمار آمده است.

بخش پایانی این آیه قابل تأمل است؛ چرا که در آن به صراحت آمده که هر کس هر خیری از جمله مالش را برای خود پیشاپیش بفرستد (در راه خدا وقف کند)، قطعاً آن را در پیشگاه خدا خواهد یافت. یعنی مال برایش در نامه اعمالش ثبت می‌شود. تعبیر به ماندگاری مال وقفی در پیشگاه خدا، خود نکته مهمی را در بر دارد. یعنی آن مال هیچ‌گاه از میان رفتنی نیست و حتماً به صاحبش باز می‌گردد. به‌علاوه از آن با قید «خیراً» سخن گفته شده است. در آیه دیگری هم پس از فرمان به اقامه نماز و پرداخت زکات گفته

آن نشده که از بهترین جایگاه و پاداش و خشنودی خداوند برخوردار است. در حقیقت در ذخیره‌سازی مال به صورت دوم سرمایه ابدی می‌شود و همواره ادامه می‌یابد و هرگز از میان نمی‌رود، در حالی که در غیر این صورت، با مصرف کردن مال و یا تقسیم آن میان وارثان و یا حتی دفن آن به منظور نگه‌داری، مال به تدریج از میان می‌رود و در نتیجه اثر و نقشش نیز کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود و از دسترس خارج می‌گردد؛ و این با فلسفه وجودی آن سازگار نیست.

منابع و مأخذ

- آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن و السبع المثانی، تحقیق عبدالباری عطیه، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
- ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق اسعد محمد طیب، مکتبه نزار مصطفی، ۱۴۱۹ ق.
- ابن اثیر، مجد الدین مبارک، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، تحقیق ظاهر احمد الزاوی، محمود محمد الطناحی، مؤسسة اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ش.
- ابن ادیس، محمد بن منصور، السرائر، تحقیق لجنة التحقیق، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
- ابن البرّاج، المهذب البارع، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۶ ق.
- ابن حیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود و دیگران، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۲ ق. ابن عربی، محمد بن عبد الله، أحكام القرآن، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، دارالفکر، ۱۹۹۶ م.
- ابن شبه، عمر، تاریخ المدینة المنورة، تحقیق فهیم محمود شلتوت، قم، دارالفکر، ۱۴۱۰ ق.
- ابن عاشور، محمد طاهر، التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی.
- ابن عطیة اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۳ ق.
- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مکتبة الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر أدب الحوزة، ۱۴۰۵ ق.
- بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۳۷۷ ق.
- بیضاوی، عبد الله بن عمر، أنوار التنزیل، تحقیق محمد بن عبدالرحمن المرعشلی، دار إحياء

- التراث العربي، ١٤١٨ ق.
- بيهقي، احمد بن حسين، السنن الكبرى، دارالمعرفة، بي تا.
- جنابذى، سلطان محمد، بيان السعادة، بيروت، مؤسسة الأعلمي، ١٤٠٨ ق.
- جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح، تحقيق احمد عبد الغفور عطار، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٤٠٧ ق.
- حسيني جرجاني، سيد امير ابوالفتح، تفسير شاهي يا آيات الاحكام، تحقيق ولي الله اشراقي، تهران، نويد، ١٣٦٢ ش.
- حكيمي، محمد و محمد رضا و على حكيمي، الحياة، انتشارات دليل ما.
- حميدى، عبد الله بن زبير، المسند، تحقيق حبيب الرحمن الاعظمى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٩ ق.
- دار قطنى، على بن عمر، السنن، تحقيق: محمد بن منصور سيد الشورى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٧ ق.
- دمياطى بكري، ابوبكر، إعانة الطالبين، دارالفكر، ١٤١٨ ق.
- رازى، أحمد بن على (معروف به جصاص)، أحكام القرآن، تحقيق محمد صادق القمحاوى، دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٥ ق.
- راغب اصفهاني، حسين بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، تحقيق صفوان عدنان داوودى، بيروت، دار القلم، ١٩٩٦ م.
- راوندى، سعيد بن هبة الله، فقه القرآن فى شرح آيات الأحكام، تحقيق سيد احمد حسيني اشكورى، كتابخانه آيت الله مرعشى، ١٤٠٥ ق، چاپ دوم.
- زحيلي، وهبة بن مصطفى، المنير فى العقيدة و الشريعة و المنهج، دار الفكر المعاصر، ١٤١٨ ق چاپ دوم.
- سايس، محمد على، تفسير آيات الأحكام، بي جا، بي تا.
- سرخسى، محمد بن ابى سهل، المبسوط، تحقيق جمع من العلماء، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٤ ق.
- شرايينى، محمد بن احمد، مغنى المحتاج، دار إحياء التراث العربى، ١٣٧٧ ق.
- شوكانى، محمد بن على، فتح القدير، عالم الكتب، بي تا.
- صنعاني، عبد الرزاق، المصنف، تحقيق و تخريج و تعليق حبيب الرحمن الأعظمى، منشورات المجلس العلمى.
- طباطبايى، سيد على، رياض المسائل، تحقيق و نشر مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤٢١ ق.
- طباطبايى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت: مؤسسة الأعلمي، ١٣٩١ ق.

- طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تحقيق لجنة من العلماء و الخصّيصين، بيروت، مؤسسة الأعلّمى، ١٤١٥ ق.
- طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان فى تأويل آى القرآن، تحقيق الشيخ خليل الميس، دارالفكر، ١٤١٥ ق.
- طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين و مطلع النيرين، تحقيق سيد احمد حسيني، مكتب نشر الثقافة الإسلامية، ١٤٠٨ ق.
- طوسى، محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، تحقيق احمد قصير العاملى، مكتب الإعلام الإسلامى، ١٤٠٩ ق.
- علم الهدى، شريف مرتضى، الانتصار، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤١٥ ق.
- فاضل مقداد، جمال الدين بن عبد الله، كنز العرفان فى فقه القرآن، تحقيق سيد محمد قاضى، مجمع جهانى تقريب بين مذاهب اسلامى، ١٤١٩ ق.
- فخر رازى، محمد بن عمر، التفسير الكبير، دار إحياء التراث العربى، ١٤٢٠ ق، چاپ سوم.
- قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ١٣٥٤ ش.
- كاشانى، ابوبكر بن مسعود، بدائع الصنائع، المكتبة الحبيبية، ١٤٠٩ ق.
- كاظمى، جواد بن سعيد، مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام، المكتبة المرتضوية، ١٣٦٥ ش.
- كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تحقيق على اكبر الغفارى، دار الكتب الإسلامية، ١٣٦٧ ش.
- مقدس اردبيلى، احمد بن محمد، زبدة البيان فى أحكام القرآن، تحقيق محمد باقر بهبودى، مكتبة المرتضوية، بى تا.
- ملا حويش، سيد عبدالقادر، بيان المعانى على حسب ترتيب النزول، مطبعة الترقى ١٣٨٢ ق.
- نسائى، محمد بن عيسى، السنن، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفكر، ١٤٠٣ ق.
- نورى، حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقيق مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم ١٤٠٨ ق.
- يزدى، سيد محمد كاظم، العروة الوثقى مع تعليقات عدة من الفقهاء، ١٤١٧ ق.

پی نوشت

۱. معجم مقاییس اللغة، مادة كنز.
۲. الصحاح، مادة كنز.
۳. المصباح المنیر، مادة كنز.
۴. مجمع البحرين، مادة كنز.
۵. لسان العرب، مادة كنز.
۶. النهاية، باب الرء مع الكاف، واژه ركز.
۷. لسان العرب، فصل الرء، مادة ركز.
۸. الانتصار، ص ۲۰۹.
۹. النهاية، باب الكاف مع النون، مادة كنز.
۱۰. توبه (۹)، ۲۵.
۱۱. همان.
۱۲. توبه (۹)، ۳۵.
۱۳. هود (۱۱)، ۱۲؛ كهف (۱۸)، ۸۲؛ فرقان (۲۵)، ۸.
۱۴. كهف (۱۸)، ۸۲.
۱۵. شعراء (۲۶)، ۵۸؛ قصص (۲۸)، ۷۶.
۱۶. توبه (۹)، ۳۵.
۱۷. قصص (۲۸)، ۷۶.
۱۸. شعراء (۲۶)، ۵۷ و ۵۸.
۱۹. التبيان، ج ۸، ص ۲۵؛ مجمع البيان، ج ۷ ص ۳۳۳.
۲۰. هود (۱۱)، ۱۲.
۲۱. فرقان (۲۵)، ۸.
۲۲. كهف (۱۸)، ۸۰ و ۸۱.
۲۳. نساء (۴)، ۵.
۲۴. بقره (۲)، ۱۸۰.
۲۵. «دخل على بن أبي طالب علي رجل من بني هاشم يعودُه. فقال: أوصي؟ فقال علي: إنما قال الله تبارك وتعالى: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا»، وَإِنَّمَا تَرَكْتَ مَالًا يَسِيرًا، فَدَعَهُ
- لَوْلَاكَ. فَمَنْعَهُ أَنْ يَوْصِيَ». المصنف، ج ۹، ص ۶۳.
۲۶. همان.
۲۷. توبه (۹)، ۳۴.
۲۸. طبری در تفسیر آیه می نویسد: «و اختلف أهل العلم في معنى الكنز» (جامع البيان، ج ۱۴، ص ۲۱۷).
۲۹. البحر المحيط، ج ۵، ص ۴۱۱.
۳۰. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۱۲۳ و ۱۲۴؛ بیان المعانی، ج ۶، ص ۴۲۹.
۳۱. البحر المحيط، ج ۵، ص ۴۱۱.
۳۲. بیان المعانی، ج ۶، ص ۴۳۰.
۳۳. توبه (۹)، ۱۰۳.
۳۴. البحر المحيط، ج ۵، ص ۴۱۱.
۳۵. بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۲. این سخن در منابع، بیشتر به عبد الله بن عمر و دیگران منسوب است تا پیامبر. ببینید: الأم، ج ۲، ص ۳.
۳۶. التبيان، ج ۵، ص ۲۱۰.
۳۷. مجمع البيان، ج ۵، ص ۶.
۳۸. التفسير الكبير، ج ۸، ص ۴۵-۴۶.
۳۹. البحر المحيط، ج ۵، ص ۴۱۱. ابن عطيه هم بعد از نقل این نظر گفته است: «و هذان القولان يقتضيان أنَّ الذم في حبس المال لا في منع زكاته فقط» (المحرر الوجيز، ج ۳، ص ۲۸).
۴۰. الحيات، ج ۴، ص ۱۶۰ تا ۱۸۲.
۴۱. البحر المحيط، ج ۵، ص ۴۱۱.
۴۲. تاريخ المدينة المنورة، ج ۲، ص ۱۰۴۰.
۴۳. الميزان، ج ۹، ص ۲۵۱.

۴۴. همان، ص ۲۶۱ - ۲۶۶.
۴۵. المیزان، ج ۹، ص ۲۶۳.
۴۶. تفسیر الوسیط، ج ۱، ص ۸۵۷.
۴۷. الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۱۲۸.
۴۸. المفردات فی غریب القرآن، ماده صدق.
۴۹. بقره (۲)، ۲۶۴ و ۲۷۱ و ۲۷۶؛ نساء (۴)، ۴؛ توبه (۹)، ۵۸ و ۶۰ و ۷۹ و ۱۰۴.
۵۰. حدید (۵۷)، ۱۸.
۵۱. احزاب (۳۳)، ۳۵.
۵۲. مسند حمیدی، ۲۱۹ ق، ج ۲، ص ۱.
۵۳. سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۲۳۰.
۵۴. المفردات فی غریب الفاظ القرآن، ماده حبس.
۵۵. مستدرک الوسائل، ۱۳۲۰ ق، ج ۱۴، ص ۴۸؛ السنن بیهقی، ج ۶ ص ۱۶۲.
۵۶. کافی، ج ۷، ص ۳۱.
۵۷. النهایة، ص ۵۹۶.
۵۸. الحدائق الناضرة، ج ۲۲، ص ۱۵۴.
۵۹. المذهب، ص ۸۶.
۶۰. السرائر، ج ۳، ص ۱۵۲.
۶۱. الحدائق الناضرة، ج ۲۲، ص ۱۵۵.
۶۲. توبه (۹)، ۶۰.
۶۳. تکملة العروة الوثقی، ج ۶، ص ۲۷۹.
۶۴. الحدائق الناضرة، ج ۲۲، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.
۶۵. فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۹۸.
۶۶. الرياض، ج ۹، ص ۲۷۸ و ۲۷۷.
۶۷. ببینید: کافی، ج ۷، ص ۳۰ به بعد، و شیخ صدوق، ج ۴، ص ۲۳۷ - ۲۵۱.
۶۸. کافی، ج ۷، ص ۳۴.
۶۹. کافی، ج ۷، ص ۳۵.
۷۰. شایان ذکر آنکه این بخش این نوشته، با استفاده از مقاله این جانب با عنوان «مبانی و حیانی وقف» سامان یافته است. مقاله فوق به مناسبت همایش جهانی «وقف و تمدن اسلامی» به نگارش درآمد و در منشورات آن کنگره به چاپ رسید. برای اطلاع بیشتر از آن مقاله، رک به: مجموعه مقالات وقف و تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۳، نخستین مقاله.
۷۱. بقره (۲)، ۱۷۷.
۷۲. البحر المحیط، ج ۲، ص ۱۳۰.
۷۳. التحرير و التنویر، ج ۲، ص ۱۲۷.
۷۴. همان، ج ۳، ص ۱۵۳.
۷۵. روح المعانی، ج ۲، ص ۲۱۳.
۷۶. المیزان، ج ۳، ص ۳۴۴.
۷۷. التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۳۳۷.
۷۸. المیزان، ج ۳، ص ۳۴۵.
۷۹. مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۲۶ و ۲۷.
۸۰. سنن نسائی، ج ۵، ص ۶۹.
۸۱. أحكام القرآن، ج ۱، ص ۶۰.
۸۲. تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۱۲۱.
۸۳. أحكام القرآن جصاص، ج ۱، ص ۱۶۲.
۸۴. ببینید: مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۸.
۸۵. الجامع لأحكام القرآن، ج ۲، ص ۲۴۲.
۸۶. التیان، ج ۲، ص ۹۶.
۸۷. فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۱۲.
۸۸. فتح القدر، ج ۱، ص ۱۹۹.
۸۹. زبدة البیان، ص ۴۹۲.
۹۰. کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۱۳.
۹۱. مسالک الأفهام، ج ۳، ص ۱۴۶.

- ٩٢ . سنن بيهقي، ج ٩، ص ٢٤٣.
- ٩٣ . أحكام القرآن جصاص، ج ٣، ص ٥٤٧.
- ٩٤ - روح المعاني، ج ٢، ص ٤٤٤.
- ٩٥ . التفسير الكبير، ج ٥، ص ٤٤ و ٤٥.
- ٩٦ . فقه القرآن، ج ٢، ص ٢٩٦.
- ٩٧ . حجرات (٤٩)، ١٥.
- ٩٨ . حشر (٥٩)، ٨.
- ٩٩ . آل عمران (٣)، ٩٢.
- ١٠٠ . أحكام القرآن ابن عربي، ج ١، ص ٢٨١.
- ١٠١ . مسالك الأفهام، ج ٢، ص ٢٧.
- ١٠٢ . حج (٢٢)، ٧٧.
- ١٠٣ . فقه القرآن، ج ٢، ص ٢٩٠ و ٢٩١.
- ١٠٤ . زمين ابو طلحه.
- ١٠٥ . طبرسي هم به اختصار اين قصه را آورده است. مجمع البيان، ج ٢، ص ٣٤٢.
- ١٠٦ . سنن نسائي، ج ٦، ص ٢٣٠.
- ١٠٧ . سنن دارقطني، ج ٤، ص ١١٧.
- ١٠٨ . آل عمران (٣)، ١١٥.
- ١٠٩ . مغني المحتاج، ج ٢، ص ٣٧٦.
- ١١٠ . إعيان الطالبين، ج ٣، ص ١٨٦.
- ١١١ . المبسوط، ج ١٢، ص ٣١.
- ١١٢ . بيان المعاني، ج ٥، ص ٣٦٧.
- ١١٣ . التحرير و التنوير، ج ٣، ص ١٥٣.
- ١١٤ . تفسير القرآن العظيم، ٣٢٧ - ٢٤٠.
- ١١٥ . مَزَمَل (٧٣)، ٢٠.
- ١١٦ . «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (بقره ٢، ١١٠).
- ١١٧ . كافي، ج ٧، ص ٦٥.
- ١١٨ . تفسير آيات الأحكام، ص ٨٢٩.
- ١١٩ . تفسير الجلالين، ص ٧٧٥.
- ١٢٠ . بيان السعادة، جنازدي، ج ١، ص ١٣٦.
- ١٢١ . المنير، ج ٢٩، ص ٢٠٦.
- ١٢٢ . تفسير شاهي، جرجاني، ج ٢، ص ٢٣٧.
- ١٢٣ . بقره (٢)، ١١٠.